

همبستگی اجتماعی

در ادامه مقاله نظم اجتماعی، می توان نظم رابه صور مختلف طبقه بندی کرد. در یک طبقه بندی می توان نظم را به نظم بیرونی یا نظم سیاسی و دیگری نظم درونی یا نظم وفاقی تقسیم کرد. در نظم بیرونی کنترل رسمی وجود داشته و در سلسله مراتب اجتماعی شاهد نوعی رابطه نابرابری در قدرت هستیم بدین صورت که طبقه مسلط و حاکم با استفاده از ابزار قانونی که در دست دارد طبقه تحت سلطه را کنترل می کند. سازگاری در این نوع نظم داوطلبانه نبوده بلکه بیشتر به خاطر ترس از مجازات افراد با هم توافق می کنند. لذا وفاق اجتماعی در نظم بیرونی شکننده است. در نظم درونی که کنترل غیررسمی وجود داشته و افراد به دلیل قدرت تقریبا برابری که در روابط اجتماعی خود داشته کمتر احساس از خود بیگانگی داشته و سازگاری آنها تحت شرایط اجباری نبوده و بیشتر داوطلبانه به نظر می رسد. لذا وفاق اجتماعی ثبات و دوام بیشتری دارد. به طور کلی نظم درونی همان نظم وفاقی است و در نظم وفاقی، نظارت اجتماعی بیشتر بر اساس احساس خجالت و تقصیر است تا احساس ترس و بیم زیرا که در چنین نظامی سلوک منش افراد بر اساس تعهد درونی و تمایل به خود تنظیمی صورت می گیرد.

همبستگی اجتماعی در واقع وجود نوعی نظم اجتماعی در میان جوامع مختلف را می رساند. یعنی در هر دوره ای از تاریخ جوامع بر اساس نوع ارتباطی که با هم داشته اند وابسته به هم بودند و از این طریق نوعی نظم اجتماعی در زندگی اجتماعی آنان حکمفرما بود. در جمله معروفی که از کنت آمده است نیز مشاهده می گردد که پایه نظام اجتماعی، نظم می باشد: «سامان اثباتی نوین باید عشق را اصل، نظم را پایه و پیشرفت را هدف خویش قرار دهد». (کوزر، ۱۳۸۰)

ابن خلدون دانشمند اسلامی، همبستگی اجتماعی را مبتنی بر عصبیت قومی می داند و معتقد است که جوهره حیات جمعی را پدیده تعلق اجتماعی و روح یاریگری به یکدیگر تشکیل می دهد. که این روح یاریگری و عصبیت، همان ایجاد همبستگی اجتماعی است.

وفاق اجتماعی توافق ارزشی است. به عبارتی توافق افراد بر ارزشهایی که به زندگی آنها جهت می دهد و تا زمانی که وفاق اجتماعی حاصل نشود، همبستگی اجتماعی نیز به وجود نخواهد آمد و با عدم همبستگی اجتماعی، جامعه در خطر تهدید در برابر فشار عوامل خارجی قرار می گیرد.

به اعتقاد پارسونز ما در جامعه با مساله‌ای به نام انتقال ارزش‌های اساسی به افراد روبرو هستیم و این ارزش‌ها هستند که کیفیت عمل افراد را تعیین می‌کنند و در بقاء نظم سهیم‌اند. در هر جامعه‌ای مجموعه قواعدی وجود دارد که آنچه را که هر فرد بایستی انجام دهد تعیین می‌کند به این مجموعه قواعد "هنجار" می‌گویند. او معتقد است که افراد هنجارها و ارزش‌ها را درونی می‌کنند. این مدل درونی‌شده ارزش‌ها و هنجارها قدرت پیش‌بینی در فعالیت‌های روزمره را افزایش می‌دهد. در واقع زمانی که مردم سعی می‌کنند به شیوه‌های مورد انتظار دیگران عمل کنند، در واقع به خاطر ترس از تنبیه همراه با انحراف، برخورد لازم می‌بینند تا براساس شیوه‌ها و الگوهای استقرار یافته‌ای عمل کنند که در جریان انتظارات متقابل مردم به وجود آمده و ادامه یافته است. (ورسلی، ۱۳۸۸)

در حقیقت مساله اساسی نظریه تحلیل کنش پارسونز، مسئله نظم اجتماعی است. پارسونز چهار شکل کارکردی عام را برای هر نظام اجتماعی در هر سطحی مطرح می‌نماید: انطباق با محیط، دستیابی به هدف، انسجام و حفظ انگاره‌های فرهنگی. پارسونز مشکل اساسی نظم اجتماعی را عمدتاً در بعد انسجامی می‌بیند. او حل مسئله نظم را در وهله اول منوط به تنظیم هنجاری روابط بین واحدها بر مبنای اصول مشترک ارزشی که از طریق نهادینه شدن اجتماعی و فرهنگی میسر می‌شود و در وهله دوم تنظیم هنجاری درون واحدی از طریق درونی کردن فرهنگ، ممکن می‌داند (چلپی، ۱۳۷۵)

تالکوت پارسونز جامعه شناس آمریکایی عامل تقویت همبستگی اجتماعی را در تعادل و هماهنگی میان ایده‌ها، باورها و ارزش‌های مشترک با محیط می‌داند. این ارزشها و هنجارهای مشترک به خودی خود نمی‌توانند همبستگی میان افراد جامعه را تأمین کنند، مگر این که محیط را با خود سازگار کنند.

تعادل»، در مفهومی وسیع به وجود نوعی توازن، میان تعدادی از پدیده‌های وابسته به هم دلالت می‌کند. این توازن، ممکن است آشکار و یا صرفاً پنهان و از لحاظ عینی امری واقعی یا تخیلی و نیز، ایستا و یا پویا باشد.

واژه تعادل در فرهنگ لغات فارسی به معنی با هم برابر شدن و با هم میزان و برابر بودن است. اما علاوه بر مواردی که از مبانی و مصادیق و تعاریف تعادل است، تعادل می‌تواند همان یکسان شدن با رفتارها و برخوردهای خود با خویش و دیگران نیز به حساب آید عاملی بازدارنده در جهت عدم بروز رفتارهای نابرابر و متضاد با تعادل به شمار آید. تردید نیست که فرهنگ تعادل در تعامل رمز و کلید موفقیت افراد است. وقتی انسان به عنوان یک موجود اجتماعی تعریف شده است، ویژگی به نام تعادل در تعامل هم از اهم ویژگی‌های آن به شمار می‌آید. لذا در جهت رسیدن به هر هدف و آرزویی و حتی تأمین امرار معاش خود از نیرویی بایستی بهره جوئیم و عقلانی این است که

بگوئیم، این نیرو همان تعادل در تعامل است. به هر روی دو نوع تعادل در جهت گرفتن نتیجه ای مفید، بسیار لازم به نظر می رسد. ابتدا همان یکی شدن با ساختار و محتوای شخصیتی خود است. یعنی انسان باید با ساختار و محتوای شخصیت خود همگن و هم ساز شود و دوم تطابق این نوع ساختار و محتوا با دیگران است. هر چند ما در این تعادل در تعامل با دیگران نیز دچار پارادوکس گردیم و در اینجاست که انسان می تواند از نوع تعامل خود با پشتوانه محکمی به نام تعادل که ذکرش رفت، نتیجه ای مثبت و موثر در زندگی خود کسب کند. به بیانی تعادل در تعامل فرد، باید برای تثبیت شخصیت خود بکوشد و نه آنچه را که از طریق یک کنش حاصل آید. فرد تعادل در تعاملی را باید مدنظر داشته باشد که با روحيات و دیدگاه های جمع همخوانی داشته باشد و به تعبیری دیگر یک نوع فرهنگ تساهل و تسامح در تعادل در تعامل آن به چشم آید.

تعادل اجتماعی به معنای وجود توازن رفتاری افراد در چارچوب قواعد حاکم و تنظیم کننده خواست های اجتماعی است. از تعادل یک جامعه یا فرهنگ، جهت مشخص ساختن پیوستگی انسان و محیط اجتماعی یا فرهنگی او و همچنین به منظور درک آنکه آیا مجموعه اجتماعی یا فرهنگی از نیروی درونی به منظور ثبات و تداوم و انطباق برای پا برجا ماندن برخوردار است؟ در واقع، تعادل اجتماعی بیان کننده شیوه بدیعی است که یک گروه یا جامعه - در جهت ایجاد سازمانی برای ارضای نیازهای فردی و جمعی، تمهید نهادهایی منطبق با شرایط نو و انجام کارکردهای گوناگون حیات جمعی - به کار برده است.

دکتر مرجان خودی

ماه شهید

منابع

ورسلی، پیتر؛ نظریه های جامعه شناسی نظم، سعید معیدفر، تهران، جامعه شناسان، ۱۳۸۸

چلبی، مسعود؛ جامعه شناسی نظم، تهران، نی، چاپ اول، ۱۳۷۵

کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، ۱۳۸۰